

نظریه‌های تعیین‌کننده آسیب اجتماعی و فرهنگی



❖ اهداف آموزشی

- ❖ بررسی نظریه‌های تبیین‌کننده آسیب‌های اجتماعی
- ❖ بررسی نظریه آنومی یا بی‌هنجاری دورکیم
- ❖ شناخت نظریه آنومی پارسونز
- ❖ بررسی نظریه آنومی مرتون
- ❖ بررسی نظریه آنومی ریزمن
- ❖ شناخت نظریه بوم‌شناختی شهری
- ❖ شناخت و بررسی نظریه‌های تضاد گرا
- ❖ بررسی نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی

□ مقدمه

نظریه‌هایی که مفهوم بی‌هنجاری را در آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی و رفتارهای انحرافی تبیین می‌کنند، بسیار متنوع می‌باشند و از آنجا که مفهوم ناهنجاری کاربرد وسیعی در جامعه‌شناسی پیدا کرده است. از جمله شکست در درونی کردن هنجارهای اجتماعی، عدم توانایی تطابق با هنجارهای در حال تغییر و تنش ناشی از تضاد در درون نظام هنجاری. از این رو در این بخش از کتاب به بررسی نظریه‌های تبیین کننده آسیب‌شناسی اجتماعی و فرهنگی پرداخته می‌شود.

□ نظریه‌های تبیین کننده آسیب‌های اجتماعی

□ نظریه آنومی یا بی‌هنجاری دورکیم

امیل دورکیم^۱ اولین کسی است که اولین بار در کتاب تقسیم کار و سپس در کتاب خودکشی توانست نظریه منسجمی در رابطه با آسیب‌های اجتماعی یا کج‌رفتاری بیان کند. دورکیم بر خلاف نظریه‌های رایج زمان خود که ریشه آسیب‌ها و انحرافات را در ویژگی‌های روانی یا زیستی می‌جستند، توجه منحصر به فردی به ساختارها و شرایط اجتماعی نمود و توانست آسیب‌های اجتماعی را در فرایندی تعاملی بین ساختار و فرد نشان دهد. مفهوم آنومی^۲ از واژه Anomos یونان باستان مشتق شده و به معنای فقدان قانون است. که توسط دورکیم برای توصیف وضعیت اجتماعی که در آن انسجام اجتماع به وسیله

1. Email Dorkim

2. Anomie

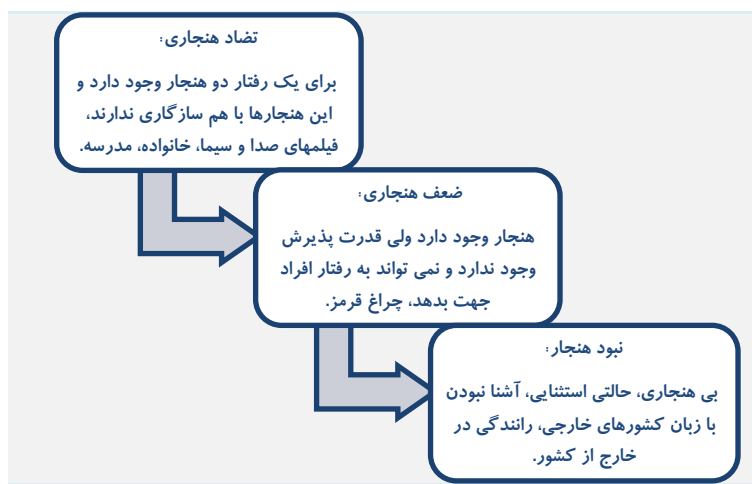
بحران‌هایی تضعیف می‌گردد، عنوان شد. دورکیم آنومی را معادل آنارشی و شر می‌داند، که سبب رنج کشیدن جامعه می‌شود.

بنابراین، در نظریه آنومی عمدتاً ساختارها و وضعیت اجتماعی نسبت به فرد اصالت دارند. وی کانون توجه خود را تغییر ساخت اجتماعی از حالت انسجام مکانیکی به انسجام ارگانیکی قرار می‌دهد و بر این عقیده است که آسیب و کج رفتاری هر چند در همه جوامع اتفاق می‌افتد شکل مدرن آن خاص جامعه مدرن با انسجام ارگانیکی است که عمدتاً در روابط اجتماعی، آنومی به عنوان یک بیماری مدرن ظاهر می‌شود. بنابراین موضوع اصلی مورد توجه دورکیم در ارتباط با آسیب‌های اجتماعی ساخت جامعه و تأثیر آن بر فرد است. به نظر دورکیم انسان وقتی می‌تواند به تعادل روانی برسد که در چارچوب یک نظام متشکل از ارزش‌های اجتماعی همگن و مورد قبول از نظر او زیست کند.

دورکیم عواملی را در بروز آنومی در جامعه مؤثر می‌داند که به شرح ذیل می‌باشد:

- ۱- تغییر ناگهانی در استانداردهای زندگی
- ۲- قرار گرفتن در معرض شرایط دائماً در حال تغییر
- ۳- پیشرفت اقتصادی مبتنی بر روابط فردی آزاد شده از نظم
- ۴- تضعیف نیروهای اخلاقی جامعه.

سه صورت از آنومی در چارچوب نظریه دورکیم





دورکیم وجود آسیب و کج رفتاری در جامعه را پدیده‌ای غیر طبیعی نمی‌دانست. وی برای آسیب‌ها و انحرافات و حتی جرایم کارکردهایی در نظر می‌گرفت که وجودشان در جامعه را توجیه می‌نمود از نظر وی آسیب‌ها وقتی خطرناک می‌شوند که از حد طبیعی بگذرند و انسجام اجتماعی یا شیرازه زندگی اجتماعی را تهدید نمایند.

از نظر دورکیم آسیب یا انحراف اجتماعی چهار کارکرد مهم برای جامعه دارد که عبارتند از:

- ۱- آسیب و انحراف تأیید کننده ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی است.
- ۲- پاسخ دادن به آسیب و جرایم منجر به روشن سازی و تقویت مرزهای اخلاقی جامعه می‌شود.
- ۳- پاسخ دادن به آسیب‌ها عامل ارتقاء وحدت اجتماعی است.
- ۴- آسیب‌ها و انحرافات ممکن است انگیزه‌ای برای دگرگونی اجتماعی ایجاد نمایند.

□ نظریه آنومی پارسونز

تالکوت پارسونز^۱ حدی از آنومی را برای همه نظام‌های اجتماعی طبیعی می‌داند زیرا معتقد است برقراری انطباق کامل بین نظام اجتماعی، شخص و نظام فرهنگی غیر ممکن است. ولی وقتی بی‌هنجاری از حدی متعارف بگذرد و انسجام مجموعه را تهدید نماید و نتوان آن را در ردیف محرک‌های پویایی نظام فرهنگی محسوب کرد، نظام با وجه پاتولوژیک یا آسیب‌شناختی آنومی روبرو است از منظری کارکردی به مفهوم آنومی می‌نگرد. پارسونز، آنومی را از منظر کارکردی مورد بررسی قرار داده و آن را حالتی می‌داند که در آن تعداد زیادی از افراد در مقیاس گسترده‌ای فاقد انسجام گروهی تعیین شده که توسط الگوهای نهادی و ثابت، که لازمه بقای فردی و کارکرد مطلوب در نظام اجتماعی مستقر می‌باشد هستند بدین ترتیب بی‌هنجاری موجد نوعی بی‌نظمی در سطح جمعی است که از طریق اختلال در کارکرد نظام اجتماعی متمایز می‌شود. پارسونز واکنش افراد به آنومی از طریق حالت فقدان تأمین عمومی که غالباً با بحران‌های ناشی از وجود تشویش، نگرانی و پرخاشگری مرتبط است آشکار می‌شود.

1. Tylot Parsoonz

□ نظریه آنومی مرتون

مرتون^۱ با الهام از نظریه دورکیم نظریه آنومی خود را حالتی می‌داند که بین ارزش‌های حاکم بر جامعه و شرایط موجود فاصله و حتی تباین باشد. به عبارتی بین اهداف مشخص شده اجتماعی و وسایل معین رسیدن به آنها تضاد باشد و نتوان با این وسایل به آن اهداف دست یافت. نظریه مرتون بر نظم اجتماعی تأکید دارد و تأثیر ساخت‌های هنجاری را بر فرد بررسی می‌کند. به نظر مرتون این نظریه بروز آسیب‌ها و انحرافات را به شکلی ساختاری با ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیوند می‌زند و فرد را در تسلط این ساختارها در نظر می‌گیرد و فشار ساخت‌های هنجاری بر همه افراد و گروه‌ها یکسان است ولی امکان رسیدن به اهداف اجتماعی برای همه به صورتی عادلانه توزیع نشده است. در واقع به نظر وی، در جامعه توافقی نسبی در رابطه با ارزش‌ها وجود دارد ولی چون افراد به لحاظ ساختاری در موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی قرار دارند امکان درک ارزش‌های اجتماعی را به صورت مساوی ندارند.

پنج شکل از تعامل فرد با ساختارها با محور قرار دادن اهداف اجتماعی و وسایل واقعی رسیدن به آن اهداف از نظر مرتون:

شرح تعامل	نوع تعامل افراد
این حالت در جامعه متعادل رخ می‌دهد. در این صورت افراد اهداف فرهنگی و وسایل نهادی شده برای نیل به آنها را می‌پذیرد و برای رسیدن به اهداف فوق در چارچوب وسایل مورد نظر تلاش می‌کند.	۱- هم‌نواپی:
فرد برای رسیدن به اهداف فرهنگی مورد قبول خود و جامعه راه‌هایی را بر می‌گزیند که مقبول جامعه نیست	۲- ابداع:
در این وجه آسیب‌شناسانه افراد با اینکه اهداف فرهنگی را قبول ندارند ولی به شکلی بیمارگون وسایل نیل به اهداف فوق را می‌پذیرند و حاضر نیستند در رفتار خود تجدید نظر نمایند.	۳- مناسک‌گرایی:



<p>در این حالت فرد ارتباط خود با جامعه را به حداقل می‌رساند. وی نه اهداف فرهنگی را می‌پذیرد و نه وسایل نهادی برای رسیدن به آنها را و در عین حال حاضر نیست اهداف و وسایل جدیدی جایگزین آنها نماید. همانند یک معتاد که دوست ندارد ارتباط چندانی با جامعه داشته باشد.</p>	<p>۴- گوشه‌گیری:</p>
<p>در این حالت فرد اهداف فرهنگی و وسایل رسیدن به آنها را رد می‌کند ولی بر خلاف گوشه‌گیران در جهت ایجاد شرایطی بهتر و اهدافی جدید به منظور تغییر در شرایط ساختاری تلاش می‌کند. انقلابیون از این دسته افراد می‌باشند.</p>	<p>۵- عصیان و شورش:</p>

□ نظریه آنومی ریزمن

ریزمن^۱ با پیش کشیدن تفاوت جوامع سنتی و جوامع جدید نظریه‌ای برای تبیین آسیب‌های اجتماعی و رفتارهای انحرافی پرورش می‌دهد. از نظر وی در جوامع سنتی سلوک افراد از طریق سنت هدایت می‌شود. در این جوامع مجموعه منسجم سنت‌ها عامل هدایت‌کننده رفتارهاست و انحراف از جریان حاکم دامنه‌ای بسیار محدود دارد. در مقابل در جوامع جدید سلوک انسان‌ها مبتنی بر جریانی است که نه از طریق سنت، بلکه از سوی دیگران هدایت می‌شود. ریزمن نتیجه می‌گیرد از آنجا که در جوامع متحول جدید موجودیت اجتماعات ساکن غیر ممکن است، در نهایت افراد خودمختاری پیدا می‌شوند که بدون ریشه داشتن در یک جامعه ساکن و احساس پیوستگی با یک گروه مشخص، به نحوی دلخواه عمل می‌کنند. به نظر وی، ریشه نداشتن در سنت‌های جامعه و احساس خودمختاری عامل بروز رفتارهای انحرافی است.

□ نظریه بوم شناختی شهری

این رویکرد در دامن مکتب شیکاگو توسط نظریه‌پردازانی چون پارک و برگس ارائه شد. در این نظریه پراکندگی آسیب‌های اجتماعی با نواحی مختلف سکونت گاهی شهر مطابقت دارد. در مناطق انتقالی به دلیل سطح بالای تحرک جمعیت، نرخ بالای مهاجرت، ویرانی خانه‌ها و تراکم جمعیت میزان آسیب‌های اجتماعی بالاست. عدم ثبات جمعیتی و بوم شناختی در

منطقه انتقالی موجب تخریب توانایی کارکردی نهادهای اجتماعی از قبیل خانواده و کنترل رفتار ساکنان می‌شود. این امر شرایط بروز خرده فرهنگ‌های کجرو را مهیا می‌کند و آسیب‌های اجتماعی را در ارتباط با پدیده‌هایی شهری مثل زبان، قومیت، مهاجرت، سکونت گاه و تراکم جمعیت می‌بیند.

پارک و برگس تاثیر عوامل فوق را بر آسیب‌هایی مثل خودکشی، طلاق و فحشا در شیکاگو بررسی کردند. این نظریه بر بی‌سازمانی اجتماعی در تبیین پیامدهای آسیب شناختی زندگی شهری تأکید دارد. به نظر پارک و برگس محیط فیزیکی شهر تاثیر عمیقی بر الگوهای فرهنگی و اجتماعی شهر دارد. به نظر آنان آن دسته از حوزه‌های درون شهرهای تجاری و صنعتی که به لحاظ اجتماعی دچار بی‌سازمانی شده‌اند ارزش‌ها و سنت‌های بزهکارانه و جنایی را توسعه می‌دهند.

□ نظریه‌های تضاد گرا

نظریه تضادگرایانه در مقابل نظریه کارکردگرایانی چون دورکیم که بر توافق ارزشی و یگانگی در جامعه تأکید دارند و بر این اساس به نظم اجتماعی و انسجام در تبیین آسیب‌های اجتماعی بیشتر اهمیت می‌دهند، به وجود آمد. نظریه‌های تضادگرایانه اجماع هنجاری موجود در جامعه و قوانین کیفری برآمده از آن را بیشتر به شکل یک وسیله کنترل اجتماعی در نظر می‌گیرند که در نتیجه تعارض‌های طبقات حاکم و مورد ستم به وجود آمده‌اند. از نظر آنان، منافع طبقاتی متضاد در یک جامعه بیشتر به صورت پنهان می‌باشند تا آشکار. از سوی دیگر، اجماعی که رهیافت‌های نظم‌گرا بر آن تأکید دارند با مسائلی همراه است. اجماع هنجاری همیشه به صورت آزادانه و غیررسمی شکل نمی‌گیرد. ممکن است شکل‌گیری اجماع تحت‌الشعاع قدرت طبقات حاکم باشد. همچنین اجماع ممکن است از طریق کنترل طبقات حاکم بر نظام آموزشی، رسانه‌های گروهی و حتی نظام الگویی یا باورداشت‌هایی دینی به دست آید.

تضادگرایان بین نظم سیاسی و آسیب‌های اجتماعی رابطه برقرار می‌کنند و ریشه اغلب آسیب‌های اجتماعی را در تلاش قدرتمندان برای تحکیم منافع خود با استفاده از نظم



سیاسی می‌دانند. به نظر آنان، در جامعه سرمایه‌داری نظام قضایی در توزیع پاداش‌ها و تنبیه‌ها با توجه به ساخت طبقاتی جامعه عمل می‌کند. آنان به جای تأکید بر فرد با اتخاذ رویکردی ساختارگرایانه، ساختارها و چارچوب‌های نهادی جامعه را ریشه بسیاری از آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی می‌دانند. این نظریه‌ها در تبیین بسیاری از آسیب‌های اجتماعی به ساخت نابرابر جامعه رجوع می‌کنند. در جامعه نابرابر افرادی که در موقعیت پایین‌تر هستند یا باید موقعیت خود را بپذیرند و فقط برای بقا مبارزه نمایند و یا اینکه از نظام مشروع و قانونی خارج شوند. عده‌ای دلیلی برای پیروی از قوانینی که به نظر می‌رسد در یک نظام رقابت‌آمیز به زیان آنها عمل می‌کنند نمی‌بینند. در این شرایط دزدی، فحشاء، فروختن مواد مخدر، جرائم خشن و تبهکاری به صورت انتخاب‌های جالبی در می‌آیند. اکثریت فقرا چنین نمی‌کنند و فقیر باقی می‌مانند و به گونه‌ای فزاینده قربانی نظام‌های رفاهی، قضایی، پزشکی و زندان می‌شوند که می‌کوشند بر آنها نظارت نمایند تا آنها تهدیدی برای بقیه افراد نباشند.

محسنی اعتقاد دارد با اینکه تبهکاری در همه سطوح جامعه وجود دارد ولی ثروتمندان می‌توانند با توسل بر ابزارهایی که در دست دارند (از قبیل؛ پرداخت جریمه، استخدام وکلای خوب و متقاعد ساختن دادگاه) از محکوم شدن فرار نمایند. موقعیت آنها به تیره‌بختی قانون‌شکنان ناموفق در میان فقرا نیست زیرا نظام قضایی برخورد خشن‌تری با فقرا می‌کند. حتی بین قربانی جرائم شدن و نابرابری‌های اجتماعی رابطه وجود دارد. اغلب قربانیان جرائم افراد فقیرند زیرا گروه‌های تبهکار محلات فقیرنشین را محل مناسبی برای فعالیت می‌یابند و در نتیجه احتمال بیشتری برای مجرم و قربانی شدن فقرا وجود دارد.

□ نظریه‌های روانشناسی اجتماعی

فرض پایه‌ای نظریه‌های روانشناسی اجتماعی این است که آسیب‌های اجتماعی در فرایند تعاملی در ضمن مشاهده، تقلید و الگوسازی شکل می‌گیرند.

■ نظریه کنترل

این نظریه آسیب‌های اجتماعی را نتیجه ضعف نظام کنترل اجتماعی و فردی می‌داند. نظریه‌پردازان کنترل مثل رکلس^۱ (۱۹۶۱) بر این باورند که در جامعه فرصت‌های هم‌نوایی

1. Reklès

ناهمنوایی وجود دارد ولی همه افراد فرصت‌های غیر قانونی را بر نمی‌گزینند. او معتقد است که متغیرهای کلان مثل پایگاه اجتماعی و میزان تراکم جمعیت نمی‌تواند همه آسیب‌ها را تبیین نماید. زیرا برخی از این متغیرها بر روی بعضی از افراد تاثیر نمی‌گذارند. به زعم وی ساختار اجتماعی خارجی بازدارنده‌ای است که افراد را هم‌نوا با هنجارهای اجتماعی می‌سازد و عوامل کنترل درونی نیز وجود دارد که فرد را در مقابل آسیب‌ها حفاظت می‌کند.

الف - کنترل‌های شخصی یا درونی: که به توانمندی فرد در نظارت درونی بر رفتار خود بر می‌گردد. در این زمینه به مولفه‌های مثل خودپنداره و مثبت خود ادراکی هوش هیجانی و هوش مصنوعی اشاره می‌شود. هماهنگی آرزوهای شخصی با اهداف اجتماعی و تصور مثبت نسبت به خود از عوامل جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی است.

ابعاد کنترل کننده‌ها
در نظریه کنترل

ب- کنترل‌های اجتماعی: این کنترل با حضور نهادهای اجتماعی مثل مدرسه، خانواده و رسانه در صورتی که کنترل‌های شخصی قادر نباشند به تنهایی رفتار فرد را کنترل نمایند محقق می‌شود. میزان تعلق و تعهد افراد به نهادهای فوق نقش برجسته‌ای در کاهش آسیب‌های اجتماعی دارد.

■ نظریه پیوند اجتماعی تراویس هیرشی

هیرشی^۱ (۱۹۶۷) با ترکیب دیگر نظریه‌های کنترل اجتماعی مثل نظریه دورکیم، تصویری روشن از آنچه که از قیود اجتماعی تلقی می‌شد را ارائه کرد. هیرشی موضوع پیوند اجتماعی را مطرح کرده است و بر این باور است که تضعیف پیوند میان فرد و جامعه آسیب‌زاست و افراد با هنجارهای اجتماعی، انطباق یا انحراف (اصطکاک) پیدا می‌کنند. او نشانگرهای تعلق به جامعه را در عناصری مثل وابستگی، تعهد، مشارکت و اعتقاد می‌بیند.

رفتار سالم و رفتار انحرافی در دیدگاه هیرشی

وابستگی یا پیوستگی که با دوستان، خانواده و مدرسه یا رهبران مذهبی و سایر اعضای مهم جامعه پیش می‌آید سبب می‌شود که افراد با مسئولیت عمل کنند و از احتمال انحراف آنها کاسته شود.	وابستگی
تعهد میزان مخاطره‌ای است که فرد در تخلف از رفتارهای قرارداد اجتماعی دارد. بدین معنا فردی که خود را به فیود اجتماعی متعهد می‌داند از قبول این مخاطرات پرهیز می‌کند. مانند تعهد به پیروی از دستورات مذهبی یا حفظ شئون خانوادگی و یا تعهد به هویت ملی.	تعهد
مشارکت یا درگیری در فعالیت‌های متعارف، میزان مشغول بودن فرد به فعالیت‌های گوناگون است که باعث می‌شود برای کار خلاف وقت نداشته باشد، مثل درگیر بودن در امور مذهبی، کار، ورزش، درس.	مشارکت
اعتقاد میزان اعتباری است که فرد برای معیارهای قراردادی اجتماعی قایل است و باعث می‌شود در حالی که می‌تواند طبق میل خود از آنها تخلف کند، پای‌بند به آنها باقی بماند. مانند باور به واجبات دینی، باور به نیکوکاری، باور به حسن شهرت در بین خانواده و همالان، باور به محرمات.	اعتقاد

بنابراین و بر طبق این رویکرد، بین «تعلق خاطر» افراد به جامعه، «تعهد» آنان به امور متداول و زندگی روزمره هم‌نوای با هنجارهای اجتماعی، «درگیری» آنها در فعالیت‌های مختلف زندگی و «اعتقاد» شان به نظام هنجاری جامعه از یک سو و هم‌نوایی آنان با هنجارهای اجتماعی از سوی دیگر رابطه مستقیم و با احتمال کج‌رفتاری آنان رابطه معکوس وجود دارد.

■ نظریه شرم‌نده‌سازی

جان بریتویت^۱ هم مثل هیرشی علت وجود هم‌نوایی در جامعه را کنترل رفتار افراد توسط عوامل مختلف می‌داند، اما هیرشی شیوه این کنترل را «پیوند» فرد با جامعه می‌داند در حالی که بریتویت از کنترل افراد توسط جامعه از طریق شرم‌نده‌سازی متخلف بحث می‌کند. به نظر وی شرم‌نده‌سازی نوعی ابزار عدم تأیید اجتماعی نسبت به رفتاری خاص برای تحریک ندامت در شخص خلاف کار است.

بریتویت از دو نوع شرمنده‌سازی صحبت می‌کند:

۱- شرمنده‌سازی جداکننده که طی آن کج‌رفتار، مجازات، بدنام، طرد و در نتیجه از جامعه هم‌نویان تبعید می‌شود.

۲- شرمنده‌سازی پیوند دهنده که ضمن اعلام درک احساس کج‌رفتار و نادیده گرفتن تخلف وی و حتی ابراز احترام به او، نوعی احساس تقصیر در او ایجاد و (فرض شده که) نهایتاً او را از ادامه کج‌رفتاری بازداشته و از بازگشت او به جمع هم‌نویان استقبال می‌کند.

بریتویت مدعی است که در جوامع سنتی- جایی که روابط متقابل اجتماعی قوی‌تری وجود دارد و فردگرایی ضعیف است (مثل ژاپن)- شرمنده‌سازی پیونددهنده مؤثرتر است و توانسته است مانع کج‌رفتاری بیشتر شود. نظام قضایی ایالات متحده هم از اوایل سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی مجازات‌های شرمنده‌ساز را به‌خصوص در مورد رانندگی در حال مستی اعمال کرده است.

■ نظریه همنشینی افتراقی دیوید ساترلند

رویکرد همنشینی یا پیوند افتراقی یا یادگیری افتراقی توسط ادوین اچ ساترلند^۱ (۱۹۳۹)، مطرح گردید. که یکی از مشهورترین نظریه از مجموع نظریه‌های جامعه‌پذیری یا یادگیری در مباحث کج‌رفتاری اجتماعی است به نظر وی، در جامعه‌ای که دارای خرده فرهنگ‌های گوناگون است، برخی از آنها مشوق فعالیت‌های مجرمانه هستند در صورتی که سایرین چنین نمی‌کنند. در واقع از نظر ساترلند افراد به واسطه ارتباط با دیگرانی که حامل هنجارهای تبهکارانه هستند، بزهکار یا منحرف می‌گردند.

نظر ساترلند در مورد کج‌رفتاری اجتماعی:

۱- کج‌رفتاری یادگرفتنی است نه ارثی است و نه محصول بهره هوشی پایین یا آسیب مغزی و امثال آن.

۲- کج‌رفتاری در تعامل با دیگران آموخته می‌شود.



- ۳- بخش اصلی یادگیری کج رفتاری در حلقه درون گروه روی می‌دهد و رسانه‌های جمعی و مطبوعات نقش دوم را ایفا می‌کنند.
- ۴- یادگیری کج رفتاری شامل آموختن فنون خلاف کاری و سمت و سوی خاص انگیزه‌ها، کشش‌ها و گرایش‌ها می‌شود.
- ۵- سمت و سوی خاص انگیزه‌ها و کشش‌ها از تعریف‌های مخالف و موافق هنجارها یاد گرفته می‌شود.
- ۶- هر فرد به دلیل بیشتر بودن تعریف‌های موافق تخلف، به نسبت تعریف‌های موافق با همنوایی با هنجارها کج رفتار می‌شود. این نکته، قضیه کلیدی نظریه ساترلند است.
- ۷- پیوندهای افتراقی ممکن است از نظر فراوانی، دوام، رجحان و شدت، متفاوت باشند.
- ۸- فرایند یادگیری کج رفتاری از طریق تعامل با کج رفتاران و همنویان، ساز و کارهای مشابهی با هر نوع یادگیری دیگر دارد.
- ۹- کج رفتاری را که خود تجلی نیازها و ارزش‌های کلی است نمی‌توان با همین نیازها و ارزش‌های کلی تبیین کرد.

ساترلند البته قصد نداشته است که همه قضایای نه گانه فوق را در مورد اشکال مختلف کج رفتاری به کار بندد. اما او هم مثل مرتن و به پیروی از دورکیم بر این باور بوده است که کج رفتاری رویدادی طبیعی در جامعه است و در حالی که مرتن در سطح ساختار اجتماعی نشان داد که کج رفتاری را می‌توان پاسخی عادی به شرایط اجتماعی غیر عادی دانست، ساترلند در سطح تعامل اجتماعی، مدعی شد که افراد به همان شیوه‌ای که یاد می‌گیرند از قوانین تبعیت کنند، به همان شیوه هم یاد می‌گیرند که کج رفتار بشوند. بنابراین ساترلند معتقد است که کج رفتاری را با اصول یادگیری اجتماعی بهتر می‌توان تبیین کرد تا با اصول روان‌شناختی مرضی.

■ نظریه برچسب زنی

رویکرد برچسب یا انگ زنی از جمله نظریاتی است که توسط هوارد بکر^۱ شکل گرفت. وی به محیط اجتماعی و ابعاد ذهنی توجه توأم نموده است. یعنی ضمن توجه به فرایند یادگیری

1. Hward Beker